



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل دوم از فصول پنج گانه‌ای که مربوط به بخش اخیر مسئله نکاح هست، مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) مسئله «تفویض» را مطرح کردند.^۱ تفویض هم سه قسم بود که قسم اول خارج از بحث بود که در سوره «احزاب» در آنجا به صورت شفاف فرمود: ﴿خَالِصَةً لِّكَ مِنَ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۲، تفویض دوم و سوم در «فقه» مطرح است که ایشان هم مطرح کردند. تفویض دوم این است که زوجه خود را برای همسری آماده کرده است ولی نامی از مهر نه قبل از عقد بُرده شد که عقد «مبنیاً علیه» واقع بشود و نه در متن عقد اما اسقاط نشد مهر همچنان باقی است بعداً درباره آن تصمیم می‌گیرند؛ نگفتند مهری هست و بعد تعیین می‌کنیم که قسم سوم باشد درباره مهر سخنی نگفتند. قسم سوم تفویض آن است که نامی از مهر بُرده شد، حالا خواه قبل از عقد که عقد «مبنیاً علیه» واقع می‌شود یا در متن عقد ولی «فی الجملة» است نه «بالجملة»؛ گفتند مهری هست بعد تعیین می‌کنیم ولی تعیین نکردند. این قسم سوم که به نام تفویض تعیین است نه تفویض اصل مهر، آن را بعد مطرح می‌کنند. در قسم دوم شش مسئله بود که پنج مسئله از مسائل شش گانه را مطرح کردند به مسئله ششم رسیدیم. قبلاً ملاحظه فرمودید که عقد، سبب تام فعلی است نسبت به اصل زوجیت که اینها همسر هم می‌شوند، نسبت به محرمیت اقارب چه سبی چه نسبی «فی

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۲. سوره احزاب، آیه ۵۰.

الجملة» سبب تام است، نسبت به ارث سبب تام است، نسبت به متعه هم «فی الجملة» سبب تام است یعنی اصل استحقاق متعه را عقد می‌آورد منتها اگر شرائط دیگر آن که عدم مساس از یک سو و عدم تعیین مهر از سوی دیگر، این متعه به فعلیت می‌رسد. پس این امور چهارگانه را عقد «بالفعل» به همراه می‌آورد؛ سبب تام تحقق زوجیت، محرمیت، ارث و متعه می‌شود. اما جریان «مهر» چون نه جزء عقد است و نه شرط عقد، این فقط شأنیت دارد نه فعلیت و اگر بخواهد به فعلیت برسد به تعیین اینها نیازمند است.

در ذیل مسئله پنجم یک مطلبی را بیان کردند که فرمودند: «و يجوز أن يزوج المولى أتمه مفوضة لاختصاصه بالمهر»؛ تفویض قسم دوم در «عبد و إماء» به عهده خود مولاست، مولا همان‌طور که می‌تواند أمة را با مهر معین به عقد کسی در بیاورد می‌تواند با تفویض به عقد کسی در بیاورد که بعد تعیین کنند. ذیل مسئله پنجم این مسئله «تفویض مولا» را ذکر کردند.

مسئله ششم به همین «تفویض مولا» اختصاص دارد. چون ذیل مسئله پنجم با مسئله ششم هماهنگ است بعضی از فقها مانند پسر کاشف الغطاء (رضوان الله علیهما) در این أنوار الفقهاء اینها را یکجا ذکر کردند.^۱ اگر شهید در مسالک می‌فرماید به اینکه بعضی اینها را کنار هم ذکر کردند، معلوم می‌شود که قبل از صاحب أنوار الفقهاء این سابقه داشته است که آن فرع را هم با مسئله ششم یکجا ذکر کردند و امر درستی هم هست مطلب درستی هم هست برای اینکه مربوط به تفویض مولاست، مولا أمة را تفویض می‌کند که این فروعاتی دارد؛ گاهی اصل مهر را تفویض می‌کند، گاهی تعیین آن را تفویض می‌کند و مانند آن؛ منتها فرقی بین این فروعات است که اگر اصل مهر را تفویض کرد نه تعیین آن را، این مهر «فی الجملة» ثابت می‌شود «نه بالجملة» و اگر این أمة از دست مولا آزاد

۱. أنوار الفقهاء - کتاب النکاح (لکاشف الغطاء، حسن)، ص ۲۲۲.

شد یا فروخته شد دیگر مولا سهمی در این مهر ندارد برای اینکه این مهر از شأنیت به فعلیت نیامده است ولی اگر تعیین کردند بعد او فروخته شد یا آزاد شد این مهر چون قبل از بیع یا قبل از ارث به فعلیت رسیده است ملک طلق مولای قبلی خواهد بود. این که مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) مسئله ششم را از ذیل مسئله پنجم جدا کردند، این خیلی با نظم صناعی هماهنگ نیست.

ذیل مسئله پنجم این بود «و يجوز أن يزوج المولى أتمه مفوضة»؛ تفویض به معنای قسم دوم همان طوری که در حُرّه هست در اُمّه هم هست، منتها در حُرّه به اختیار خود اوست در اُمّه به اختیار مولای او «و يجوز أن يزوج المولى أتمه مفوضة»، چرا؟ «لاختصاصه بالمهر» چون درآمد این اُمّه در اختیار اوست منتها اگر چنانچه تعیین کردند این مهر از شأنیت به فعلیت آمد، ملک طلق مولاست هر وقتی گرفتند مال او باید باشد و اما اگر از شأنیت به فعلیت نیامده است این اُمّه از ملک مولا به درآمده آن وقت «فها هنا أمور ثلاثة» که یکی پس از دیگری باید ذکر بشود و آن امور ثلاثة را مرحوم محقق در مسئله ششم مطرح می کنند.

می فرمایند «السادسة: إذا زوجها مولاها مفوضة» که این همان فرعی است که در ذیل مسئله پنج آمده است. این «إذا زوجها مولاها مفوضة» مشروعیت آن را که ثابت نمی کند مشروعیت آن باید در ذیل مسئله پنج حل شود به اینکه تفویض جایز است. حالا این تفویضی که در ذیل مسئله پنج تثبیت شده است، در صدر مسئله ششم موضوع قرار گرفته است که «إذا زوج المولا أتمه مفوضة»، این چندتا فرع دارد: یکی اینکه همچنان در ملک او باقی است، یکی اینکه از ملک او خارج می شود به بیع، یکی اینکه از ملک او خارج می شود به عتق؛ اگر در ملک او باقی بود که هر وقت آمیزش شد یا مثلاً تعیین شد و مانند آن، مهر مال مولاست و اگر چنانچه از ملک او خارج شده است سه تا مسئله است سه تا فرع است که هر کدام حکم خاص خودش را دارد و دلیل مخصوص

خودش را دارد؛ غالب اینها هم به قواعد عامه تکیه می‌کنند، نص خاصی در این مسئله نیست. سه‌تا حکم است در هر دو فرع یعنی آن جایی که مولا أمه را مفوضه به عقد کسی در بیاورد تا این عقد باقی است هر گونه درآمدی به نام مهر پیدا بشود مال مولا است؛ ولی اگر از ملک مولا خارج شد «إما بالبیع أو بالعقد» سه‌تا حکم است که هر کدام دلیل خاص خود را برابر قواعد عامه دارند، نص خاصی در مسئله نیست. آن احکام سه‌گانه را اینجا بیان می‌کنند می‌فرمایند: «إذا زوجها مولاها مفوضه ثم باعها» یعنی مولا این أمه را فروخت، «كان فرض المهر بين الزوج و المولى» چون تفویض است هنوز مهر تعیین نشده است مهر را چه کسی باید تعیین کند؟ مولای قبلی که فروخت، مولای دوم تصمیم‌گیرنده است با زوج. تعیین مهر مفوض به عهده زوج و زوجه است در صورتی که زوجه آزاد باشد؛ اما وقتی که زوجه أمه است اختیار او به دست مولای اوست، تعیین مهر مفوض که به دست زوج و زوجه است اینجا به دست زوج و مولای زوج است این مولای دوم با زوج تعیین می‌کنند تصمیم می‌گیرند مهر نامشخص را مشخص می‌کنند، این تفویض می‌شود؛ این چه وقت تفویض می‌شود؟ این امور سه‌گانه چه شد، اینکه دو امر شد! اگر چنانچه مولا أمه مفوضه را به کسی فروخت، گفته شد «هاهنا احكامٌ ثلاثة» نه دو! اولین حکم این است که این مولای دوم آن عقد را امضا می‌کند یا نه؟ اگر عقد را امضا نکرد، حکم دوم و سومى مطرح نیست. تعیین مهر به دست کیست؟ مالک مهر کیست؟ این دوتا حکم مطرح نیست، برای اینکه او اصلاً عقد را امضا نکرده است.

پرسش: ...

پاسخ: فضولی نبود!

پرسش: ...

پاسخ: الآن تازه مالک شد.

پرسش: ...

پاسخ: آن عقدی که بود «صدر من أهله و وقع فی محله»؛ اما الآن این ملک جدید اوست.

پرسش: ...

پاسخ: بله، چون اصلاً فروش این أمه به منزله آن است که این مالک چون عوض شد قوام ملک عوض شد؛ این أمه قبلاً ملک او نبود الآن ملک او شد. حدوثاً فضولی نبود اما بقاءً اگر بخواهد واقع بشود می شود فضولی، این ملک دیگری است. این که ملک دیگری است، این مالک فعلی باید قبول و نکولش را اعلام بکند.

پس اگر چنانچه مالک «مفوضه» این أمه را به عقد کسی در آورد و همچنان این عقد باقی است، تمام امور به دست مالک است و زوج؛ تعیین به دست این دو نفر می باشد، مالکیت این مهر هم مال مولای اوست و اما اگر از ملک مولا خارج شد «بالبیع»، «فها هنا امور ثلاثة»: - این امور ثلاثة در طول هم اند و نه در عرض هم! - اولین امر این است که این مولای جدید امضا می کند یا نمی کند؟ این أمه الآن ملک اوست، امضا می کند یا نمی کند؟ اگر امضا نکرد و عقد را بهم زد، نه تفویضی در کار است نه مهری در کار است نه ملک در کار است آن دو امر مترتب نمی شود و اگر امضا کرده است «فها هنا أمران» دوتا حکم مترتب است. حالا که عقد را امضا کرد تعیین مهر به دست این مولای دوم و زوج اصلی است، یک؛ مالکیت این مهر هم مال مولای دوم است، دو. چون قبلاً این أمه مالک مهر نشد «لا بالمساس و لا بالتعین»، هم ﴿مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ﴾^۱ صادق است، هم «لم تفرضوا لهن فريضة»^۲ صادق است؛ مهر تعیین نکردند، مساس هم که حاصل نشد، پس این زن مالک نیست و وقتی مالک نشد چیزی هم

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۶: ﴿... أَوْ تَفَرِّضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً...﴾.

به مولای اول نمی‌رسد. اگر «أحدهما» باشد که ملکیت مهر «بالفعل» شده، بله مال مولای اول است اما وقتی هیچ کدام از دو امر نشد، این مهر به فعلیت نرسیده تا ما بگوییم ملک مولای اول است.

پس اگر مولای اول این ملک را داشته باشد که در اختیار خود اوست، اگر از ملک او خارج بشود «بالبیع»، «فها هنا أمور ثلاثة»: - که این در طول هم‌اند نه عرض هم! - امر اول این است که مولای دوم امضا می‌کند یا نمی‌کند؟ اگر امضا نکرد که امر دوم و سوم جا ندارد و اگر امضا کرد آن‌گاه نوبت به امر دوم و سوم می‌رسد. مولای اول «منقطع الید» است برای اینکه چیزی قبل از فروش به ملکیت این آمه نیامده تا مال مولا شود؛ هم ﴿مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ﴾، هم «لم تفرضوا لهن فريضة» است، طلاق و چیزی هم که نیست تا درباره او متعه گفته باشد. متعه هم یک حکم تعبدی خاص بود که برای همه جا نبود.

اگر چنانچه مولای دوم امضا کرد، «فها هنا أمران» است که مترتب بر اوست: یکی اینکه امر در تعیین مهر بین مولای دوم و زوج است، دیگری اینکه مالک «بالفعل» این مهر خود مولای دوم است. و اگر چنانچه این آمه از ملک مولای اول به عتق خارج شد «لا بالبیع»، باز «فها هنا أمور ثلاثة»: - منتها در طول هم‌اند! - امر اول این است که این آمه آیا آن عقد را امضا می‌کند یا امضا نمی‌کند؟ چون وقتی این آمه آزاد شد می‌تواند عقد قبلی خود را فسخ کند، اگر فسخ کرد، سخن از تعیین مهر مطرح نیست، مالک مهر کیست مطرح نیست و اگر چنانچه عقد را امضا کرده است، آن وقت آن دوتا فرع مطرح است که تعیین مهر به عهده خود این آمه آزاد شده با زوج است، یک؛ مالک این مهر هم خود آمه است، دو. این دوتا فرع را که در طول اصل است آنها را ذکر می‌کنند؛ لذا می‌فرمایند: «السادسة: إذا زوجها مولاها مفوضة»؛ باقی باشد، ذیل فرع مسئله پنجم عهده‌دار آن است که گذشت که فرمود: «و يجوز أن يزوج المولى أُمته مفوضة لاختصاصه» اختصاص مولا «بالمهر» که در *أنوار الفقهاء* و بعضی از کتاب‌هایی

که شهید طرح کرده است، این با مسئله ششم یکجا ذکر شدند، چون مقابل این فرع بعدی است که «إذا زوجها مولاهم مفضضة ثم باعها». پس هر دو بلکه هر سه در یک مدار است که اگر مولایی أمه خود را مفضضة به عقد کسی در بیاورد، یا این عقد باقی است، یا این أمه به بیع از ملک او خارج می‌شود، یا این أمه به عتق از ملک او خارج می‌شود، سه فرع است روی یک صورت مسئله؛ منتها محقق آن فرع اول را آن صورت اولی را در ذیل مسئله پنجم ذکر کرد، این دوتا فرع را به عنوان مسئله ششم مستقلاً ذکر کرد که این برخلاف نظم صناعی است.

«إذا زوجها مولاهم مفضضة ثم باعها» این دوتا امر به عهده کیست؟ یکی اینکه تعیین مهر به عهده مولای دوم و زوجه است: «كان فرض المهر» یعنی تعیین مهر، «بين الزوج و المولى الثانى»، این یک؛ چه وقت؟ «إن أجاز النكاح» که این «أجاز النكاح» امر اول است باید قبل ذکر می‌شد، این امر دوم و سوم در طول آن هستند. «إن أجاز النكاح و يكون المهر له» یعنی «للمولای ثانى دون مولای اول»؛ برای مولای اول نیست چون مادامی که این أمه ملک او بود، ملکیت مهر مستقر نشده بود. اگر قبل از مهر عقد «مبنياً علیه» واقع می‌شد، یا در متن عقد گفته می‌شد و این مهر از شأنیت به فعلیت می‌آمد می‌شود ملک فعلی این معقوده و چون این معقوده ملک مولاست مهر هم ملک او می‌شد؛ اما وقتی در حدّ شأنی است و نه در حدّ فعلی، شأنیت مادامی است که مالکیت محفوظ بماند، وقتی مالکیت رخت بر بست آن شأنیت هم به دنبال مالکیت جدید حرکت می‌کند.

بعد فرمودند: «و يكون المهر له» یعنی برای مولای دوم «دون الأول» و اگر صورت بعدی شد یعنی این أمه از ملک مولا به عتق خارج شد، نه به بیع: «و لو أعتقها الأول قبل الدخول»، چرا؟ برای اینکه اگر بعد از آمیزش باشد مهر مستقر است و وقتی مهر مستقر شد، مال مولای اول است؛ اما اگر قبل از «أن تمسوهن» باشد، قبل از «أن تفرضوا لهنّ فريضه» باشد، این مهر در حدّ شأنیت است نه فعلیت، و وقتی در حدّ شأنیت شد و این کنیز آزاد شد،

ملک «بالفعل»ی نبود تا مولای اول مالک او بشود. این أمه صاحب اختیار خودش شد و وقتی صاحب اختیار خودش شد، خودش می‌شود: ﴿بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾^۱ و چون خودش می‌شود ﴿بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾، «فهاهنا أمور ثلاثة»: - منتها در طول هم هستند! - امر اول این است که او اصلاً این ازدواج را امضا می‌کند یا نه؟ اگر امضا نکرد که امر دوم و سوم مطرح نیست، اگر امضا کرد آن وقت این امر دوم و سوم مطرح است که حالا این نکاح مستقر است تعیین مهر به عهده کیست؟ یک؛ مالک مهر کیست؟ دو. تعیین مهر به عهده همین زوجه است با زوج خود، مالک مهر هم خود زوجه است؛ لذا می‌فرمایند به اینکه امر دوم و سوم بعد از تجویز نکاح باقی است. «و یكون المهر له دون الأول و لو أعتقها الأول» یعنی مولای اول قبل از دخول، چون مهر هم تعیین نشد «هاهنا أمور ثلاثة»: امر اول این است که زمام عقد به دست خود این زوجه است، باید راضی بشود یا نه؛ اگر راضی نشد به اصل عقد، امر دوم و سوم مطرح نیست، اما اگر راضی شد «فرضیت بالعقد» آن‌گاه تعیین مهر به عهده خود این زوجه و زوج است، یک؛ مهر هم مال خود زوجه است، دو. «فرضیت بالعقد کان المهر لها» آن کمبود را هم باید می‌گفت، می‌گفت یعنی باید می‌گفت! «کان تعیین المهر بهما و ملک المهر لها» این سه امر بود؛ امر اول این است که زمام عقد به دست خود این زوجه است چون حالا آزاد شد، اگر عقد را بهم زد که آن دو امر مطرح نیست و اگر عقد را امضا کرده است، تعیین مهر به عهده این أمه آزاد شده و زوج است، یک؛ مالک این مهر هم خود این أمه آزاد شده است، این دو. اینها براساس قاعده بود و اینها را بزرگان قبلی در یک مسئله ذکر کردند.

اما حالا تفویض به معنای سوم؛ این تفویض به معنای سوم هم بخشی از آن به قواعد عامه متکی است، بخشی هم به نصوص؛ این را مرحوم محقق می‌فرماید: «و أما الثاني». این «أما الثاني» در قبال تفویض است؛ چون تفویض

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

به معنی اول که مخصوص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است خارج از بحث است، تفویض به معنای اینکه نامی از مهر برده نشد این قسم اول است؛ تفویض به معنای دوم که نامی از مهر برده شد منتها تعیین نشده است، تعیین آن تفویض شده است به «أحدهما» یا به «ثالث»، این تفویض دوم است که ایشان می‌فرماید: «و أما الثانی». «و أما الثانی» که تفویض مهر است یعنی تفویض تعیین مهر است. اول را تفویض بضع می‌گویند چون نامی از مهر برده نشد، دوم را تفویض مهر می‌گویند چون نامی از مهر برده شد اصل مهر «فی الجملة» تثبیت شد ولی «بالجملة» نشد مقداری مشخص نشد که باید بعد تعیین کنند. «و أما الثانی و هو تفویض» تعیین «المهر»، نه اصل مهر، «فهو أن يذكر علی الجملة» یعنی «بالجملة» ذکر بشود؛ حالا یا قبل از عقد ذکر می‌شود و عقد «مبنیاً علیه» است، یا در خود عقد است می‌گویند مهری هست حالا بعد تعیین می‌کنیم. اگر تفویض به عهده زوج باشد یک حکم دارد، به عهده زوجه باشد حکم دیگری دارد، به عهده شخص ثالث باشد حکمی دارد. اختیار را دادند به زوج، آن یک حد است؛ اختیار را دادند به زوجه آن یک حد است؛ اختیار را به شخص ثالث دادند، یک حد است. می‌فرمایند: «فهو أن يذكر علی الجملة و يفوض تقدیره إلى أحد الزوجین» حالا یا به زوج برمی‌گردد یا به زوجه، «فإذا كان المحاکم هو الزوج» اگر اختیار را به دست زوج دادند، او یک محدوده‌ای دارد؛ اگر اختیار را به دست زوجه دادند، یک محدوده‌ای دارد. برخی‌ها بر آن هستند که اگر تعیین را به دست زوج دادند زوج در طرف کثرت آزاد است ولی در طرف قلّت دست او بسته است از «مهر السنة» نباید پایین بیاید. اگر چنانچه تعیین را به دست زوجه دادند، زوجه در تعیین مهر به طرف قلّت مختار است هر چه کمتر، چون در اختیار خودش است حتی تعلیم یک سوره؛ در طرف کثرت آزاد نیست از «مهر السنة» نباید بگذرد. «هذا ما ذهب إليه بعض».

اما آنچه که محقق فتوا داد و این بزرگان براساس آن کار کردند و سند روایی دارد این است که فرمودند اگر تعیین را به دست زوج دادند، زوج در طرف قلت و کثرت آزاد است؛ اما در طرف کثرت آزاد است چون از جیب خود او باید برود، در طرف قلت آزاد است برای اینکه صاحب حق، حق را به او واگذار کرد اما این درست نیست، این در صورتی که محفوف به قرینه باشد. اما اگر صاحب حق برابر نظر عرف و عقلا و عادت و مانند آن تعیین مهر را به دست زوج داد، او بعید است بتواند از «مهر السنة» یا آن حدود یا «مهر المثل» پایین تر بیاید.

حالا اینکه براساس قاعده است و نص خاص دارد که بخشی از آن نص خاص تعبد است و راز آن تعبد را از امام (سلام الله علیه) سؤال می کنند که چگونه اگر تعیین را به دست زوج دادند در دو طرف دست زوج باز است و اگر تعیین را به دست زوجه دادند در یک طرف یعنی طرف قلت دست او باز است نه طرف کثرت، سرّ آن چیست؟ از حضرت رازش را خواستند، حضرت راز آن را بیان کرد؛^۱ اما این در صورتی است که محفوف به بنای عقلا و عرف و مانند آن نباشد.

«فهاهنا أمران»: یکی اینکه تفویض می کنند زوجه امر را به دست زوج می سپرد «كائناً ما كان». در طرف کثرت که خود زوج مختار است، در طرف قلت صاحب حق، حق را به او داده است گفت هر چه شما بگویید ولو تعلیم یک سوره، قلّة و کثرة دست او آزاد است. اما اگر یک وقتی محفوف به قرینه باشد که نه، او مهر عرفی می طلبد منتها حالا احترام گذاشته، این بعید است که در طرف قلت دست او آزاد باشد. اینکه مرحوم محقق می فرماید «قلّة و کثرة» دست زوج آزاد است، این یک حکم خاصی دارد، نصّ مخصوصی دارد و استبعاد هم بود و بعضی ها هم از ائمه (علیهم السلام) سؤال کردند که چرا در طرف زوجه حکم این طور نیست در طرف زوج این طور است؟! اگر

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۷۸، ح ۱.

اختیار را به دست زوجه دادند او در طرف کثرت آزاد نیست فقط در طرف قلت آزاد است و اگر اختیار را به زوج دادند، او در دو طرف آزاد است برای چه؟ حضرت راز آن را هم ذکر کرده است. البته این محفوف به قرینه است.

اصل مسئله را محقق به این صورت ذکر می‌کنند: «و أما الثانی و هو تفویض المهر فهو أن يذكر على الجملة» یعنی «فی الجملة لا بالجملة»! یعنی مهری هست بعد تعیین می‌کنیم؛ حالا یا این را «قبل العقد» می‌گویند و عقد «مبنیاً» علیه واقع می‌شود، یا در خود متن عقد هست که مهری هست، بی‌مهر نیست، نه نفی مهر! بدون نام بردن مهر تفویض اول است، بدون تعیین مهر تفویض دوم است. «فهو أن يذكر على الجملة و يفوض تقديره إلى أحد الزوجین»، این صورت مسئله است و این صورت مسئله دو فرع زیر مجموعه خود دارد. «فإذا كان الحاكم هو الزوج» اگر اختیار را به زوج دادند، این دو طرف دست او باز است؛ «لم يتقدر في طرف الكثرة» چون خودش باید پردازد هر چه مهریه خواست بیشتر بدهد، «و لا القلة» این مورد سؤال است، چون طرف کم به هر حال حق زن است، چرا این قدر می‌تواند کم بیاورد؟! «و جاز أن يحكم بما شاء»، این زیر سؤال است. اینکه بعضی‌ها گفتند او حق ندارد از «مهر السنة» پایین بیاید، یا از «مهر المثل» پایین بیاید، نظر آنها مساعد با همین حرف‌های بنای عقلا و فهم عرف و مانند آن است.

پرسش: صاحب جواهر می‌گوید در طرف قلت هم باید «ما يتمول» باشد.

پاسخ: «ما يتمول» اگر نباشد مالیت نداشته باشد که مهر نیست؛ تعلیم سوره! تعلیم سوره «ما يتمول» است؛ حالا یا عین یا منفعت یا یک کالایی یا یک درهمی یا دیناری بدهند، یا نه، تعلیم یک کاری باشد به هر حال «من مال» باید باشد.

پرسش: معیار «مهر المثل» است یا «مهر السنة»؟

پاسخ: «مهر المثل» بنا شد باشد، «مهر السنة» شاهی نداشتیم مگر آنجا که دلیل خارجی همراه آن است که آن جایی که عقد کردند گفتند که «أنکحتُ علی کتاب الله و سنة رسولہ (صلی الله علیہ و آلہ و سلم)»، آنجا ممکن است جریان «مهر السنة» مطرح شود. اما اینجا گفتند «أنکحتُ»، این «مهر السنة» مستحب است؛ اما الزام باشد که «مهر المثل» باشد، نیست، چون ید در اینجا ید ضمان است و این هم قیمی است در حقیقت، ولو می‌گویند «مهر المثل» ولی قیمی است.

فرمود: «فإذا كان الحاكم هو الزوج لم يتقدر في طرف الكثرة» که برهان این مشخص است، «و لا القلة» که دلیل آن را نص باید مشخص کند، چون «زراره» از حضرت سؤال می‌کند که چرا؟ - إن شاء الله - آن نص را می‌خوانیم. «و جاز أن يحکم» آن زوج «بما شاء»؛ اما در طرف کثرت چون حق خودش است، در طرف قلت برابر روایت «زراره» این است که حضرت می‌فرماید این زن تمام اختیار را به دست مرد گذاشت؛ از این معلوم می‌شود با قرینه باید همراه باشد. «و لو كان الحكم إليها» اگر تعبیر قبلی بود منسجم‌تر بود؛ آن تعبیر قبلی این است «و إن كان الحاكم هو الزوج» که منصوب است تا خبر باشد برای «کان»، «هو الزوج» حکم این است، «هی» زوجه باشد که این هم باید خبر «کان» باشد. اما اینجا فرمودند: «و لو كان الحكم إليها لم يتقدر في طرف القلة»؛ اگر تعیین را به دست زن دادند، در طرف قلت حدی ندارد چون حق خودش است باید مال باشد «المهر ما تراضيا علیہ»،^۱ در طرف کثرت نباید از «مهر المثل» بگذرد. «و لو كان الحكم إليها لم يتقدر في طرف القلة»، اما «و يتقدر في طرف الكثرة». حالا اگر کسی «مهر السنة» ای شد می‌گویند در طرف کثرت از «مهر السنة» نگذرد، اگر چنانچه «مهر المثل» ای شد آن «مهر السنة» را «علی الإستحباب» حمل کرد نه بر لزوم، در طرف کثرت از «مهر المثل» نباید

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۶۴.

بگذرد. «لم يتقدر في طرف القلة و يتقدر في طرف الكثرة»، چرا؟ «إذ لا يمضى حكمها فيما زاد عن مهر السنة»؛ این یا از «مهر السنة» نباید بگذرد «كما ذهب إليه بعض»، یا از «مهر المثل» نباید بگذرد «كما ذهب إليه آخرون»؛ این به هر حال حق زوج است که تا چه اندازه دست او باز است ولی در طرف قلّت حق خودش است. این را حضرت بیان کرده و اینها هم برابر آن فتوا می دهند. «و يتقدر في طرف الكثرة إذ لا يمضى حكمها فيما زاد عن مهر السنة» که پانصد درهم است اما آنها که «مهر المثل» هستند «كما هو الحق»، از «مهر المثل» نباید بگذرد. «و لو طلقها قبل الدخول و قبل الحكم» حکم آن این است.

حالا اصل روایت را «فی الجملة» بخوانیم تا اینکه تحقیق آن - إن شاء الله - در نوبت بعد. اصل روایت را مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب شریف وسائل جلد بیست و یکم صفحه ۲۷۸ باب ۲۱ از «ابواب مهور» چندتا روایت است که مربوط به این مسئله تفویض به معنای دوم است.

روایت اول را مشایخ سه گانه نقل کردند (رضوان الله علیهم)؛ یعنی هم مرحوم کلینی نقل کرد، هم مرحوم صدوق، هم مرحوم شیخ طوسی این است: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ» با چند طریق نقل شده است «وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ (الْحَسَنِ) بْنِ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع» از امام باقر (سلام الله علیه) سؤال کردند «عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى حُكْمِهَا»؛ گفتند مردی همسری انتخاب کرد مهر را تثبیت کردند «فی الجملة»؛ اما «بالجملة» آن، خلاصه آن و تعیین آن را به دست زن دادند. حضرت فرمود: «لَا يُجَاوِزُ حُكْمُهَا مُهُورَ آلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)». (من هر وقت این نهج البلاغه را می بینم این خطبه تقریباً چهل صفحه است، این را چگونه وجود مبارک حضرت امیر درباره اهل بیت مخصوصاً وجود مبارک حضرت ولی عصر این طور سیل گونه سخن می گوید و بعد سید رضی این را

در یک صفحه یعنی یک صفحه! شما اول این خطبه ۱۳۸ یعنی ۱۳۸! این خطبه را باز کنید می‌بینید که یک فعل مضارع است! شما اهل تحقیق هستید، اهل قرآن و سنت هستید، این فعل مضارع «يعطف» ضمیر به چه کسی برمی‌گردد؟ شما چگونه می‌توانید با نهج البلاغه درباره امام زمان تحقیق کنید؟! آدم یقه‌اش را پاره کند! «يعطف»، چه کسی «يعطف»؟! آن خطبه حضرت که فرمود: «يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ»^۱ یعنی همین! دیگران باید قبلاً مطالعه کنند، تلاش کنند، کوشش کنند که چهارتا کلمه حرف بزنند؛ اما او ارتجالاً^۲ چهل صفحه مانند قرآن حرف می‌زند! خودش را معرفی کرد، فرمود: «فَاسْتَنْطِقُوهُ» این قرآن برای همه شما نازل شد با او حرف بزنید، اما «وَلَنْ يَنْطِقَ» با شما حرف نمی‌زند، «وَلَكِنْ أُخْبِرْكُمْ عَنْهُ»^۲ من سخنگوی قرآن هستم. آدم متحیر می‌شود! چهل صفحه او گفت و گفت و گفت و گفت «مِمَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يَعُطِفُ»^۳ درباره وجود مبارک امام زمان است. شما الآن این خطبه ۱۳۸ را باز کنید، این ضمیر «يعطف» فعل مضارع به چه کسی برمی‌گردد؟! چگونه شما تحقیق کنید؟! واقع دست آدم بسته است. این «عطف تاریخ، عطف تاریخ» که می‌گویند از اینجا گرفته شده است. این اصطلاح «عطف تاریخ، عطف تاریخ» در همین نهج البلاغه است فرمود تاریخ را عوض می‌کند. الآن این صفحه سیاه که هست این صفحه را برمی‌گرداند، این را «عطف تاریخ» می‌گویند، این برمی‌گردد به آن صدر اول. این اصطلاح «عطف تاریخ، عطف تاریخ» از همین جا گرفته شده است فرمود او تاریخ را عطف می‌کند و برمی‌گرداند به صدر اول. حالا همه ما با این نهج البلاغه مأنوس باشیم، ما علم غیب داریم که ضمیر «يعطف» به چه کسی برمی‌گردد؟! به امام عرض کردند به اینکه چگونه شده که اگر چنانچه اختیار را به دست زوج دادند او از دو طرف آزاد است؟ حضرت فرمود به اینکه: «لَا

۱. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، خطبه ۳.

۲. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، خطبه ۱۵۸.

۳. تمام نهج البلاغه، ص ۲۹۶.

يُجَاوِزُ حُكْمَهَا مُهُورَ آلِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)؛ او بله در طرف قلت مختار است، اما در طرف کثرت از «مهر السنة» نباید بگذرد. این «اُتْنَتِي عَشْرَةَ أُوقِيَّةً وَنَشَأُ» که قبلاً خوانده شد یعنی نصف و اینها، یا ربع و اینها قبلاً گذشت و وزن این پانصد درهم است از نقره. بعد سؤال دیگر: «قُلْتُ أَرَأَيْتَ» - این «أَرَأَيْتَ» یعنی «أَخْبِرْنِي» - «إِنْ تَزَوَّجَهَا عَلَى حُكْمِهِ وَرَضِيَتْ بِذَلِكَ»؛ اگر گفتند هر چه شوهر بگوید ما حاضریم، کاملاً در اختیار او قرار دادند، اگر این کار را کردند چه؟ «أَرَأَيْتَ» یعنی «أَخْبِرْنِي» «إِنْ تَزَوَّجَهَا عَلَى حُكْمِهِ وَرَضِيَتْ بِذَلِكَ قَالَ قَالَ مَا حَكَمَ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ جَائِزٌ عَلَيْهَا»؛ هر چه که این شوهر گفت جائز یعنی نافذ است، حکم نافذ است؛ چه کم چه زیاد، حدی ندارد. در طرف کثرت حق خودش است؛ چه اوقیه باشد چه کمتر چه بیشتر، حق خودش است می‌تواند بدهد. در طرف قلت هم چون زن کل حق را واگذار کرده به او «جَائِزٌ عَلَيْهَا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا». «زراره» می‌گوید که «فَقُلْتُ لَهُ فَكَيْفَ لَمْ تُجْزِ حُكْمَهَا عَلَيْهِ وَ أَجْزَتْ حُكْمَهُ عَلَيْهَا»؛ شما دو گونه حکم کردید برای ما این محور عدل مشخص نیست! آنجا که اختیار به دست مرد است گفتید حکم او مطلقاً نافذ است. آنجا که حکم به دست زن است گفتید حکم او درباره خودش نافذ است حکم او درباره مرد نافذ نیست، راز آن چیست؟ به حضرت عرض کرد که «لَمْ تُجْزِ حُكْمَهَا عَلَيْهِ»، یک؛ «وَأَجْزَتْ حُكْمَهُ عَلَيْهَا»، دو؛ حضرت فرمود: «لِأَنَّهُ حَكَمَهَا فَلَمْ يَكُنْ لَهَا أَنْ تَجُوزَ مَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ص وَتَزَوَّجَ عَلَيْهِ نِسَاءَهُ»؛ آن جایی که مرد اختیار داد تمام مالش که در اختیار زن قرار نداد، گفت هر چه شما تعیین می‌کنید، او باید «على العدل و الإنصاف» تعیین کند؛ حالا یا «مهر المثل» است یا «مهر السنة» است؛ اما آن جایی که زن اختیار را داد، حق خودش را داد، حق خودش را به او واگذار کرد، لذا مرد آزاد است. اینکه ما می‌گوییم اگر مرد حاکم شد آزاد است و زن حاکم شد آزاد نیست، برای اینکه زن حق خودش را واگذار کرده است. آنجا مرد اگر چنانچه واگذار کرد، گفت درباره من تصمیم بگیر! درباره من باید تصمیم بگیری

یعنی باید عادلانه باشد. فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ این زوج «حَكَمَهَا» یعنی «جعلها حاکمة»؛ مرد به زن گفت که تو درباره من تصمیم بگیر، او باید عادلانه تصمیم بگیرد؛ اما آنجا که زن کل اختیار را به مرد داد حق خودش را واگذار کرده است، مگر اینکه محفوف به قرینه باشد. «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَكَمَهَا فَلَمْ يَكُنْ لَهَا أَنْ تَجُوزَ» - «تجاوز» یعنی تجاوز کند - «مَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ص وَتَزَوَّجَ عَلَيْهِ نِسَاءَهُ». لذا «فَرَدَدْتُهَا إِلَى السُّتَّةِ»؛ اینکه من گفتم زن حق ندارد از «مهر السنة» بگذرد یا مثلاً از «مهر المثل» بگذرد برای اینکه حق زوجه است. «وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَكَمَتْهُ وَجَعَلَتْ الْأَمْرَ إِلَيْهِ فِي الْمَهْرِ وَرَضِيَتْ بِحُكْمِهِ فِي ذَلِكَ فَعَلَيْهَا أَنْ تَقْبَلَ حُكْمَهُ قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا»؛ آنجا که زن اختیار را به دست مرد داد، اگر قرینه‌ای در کار نباشد یعنی از حق خودش را صرف نظر کرد.

«و الحمد لله رب العالمين»